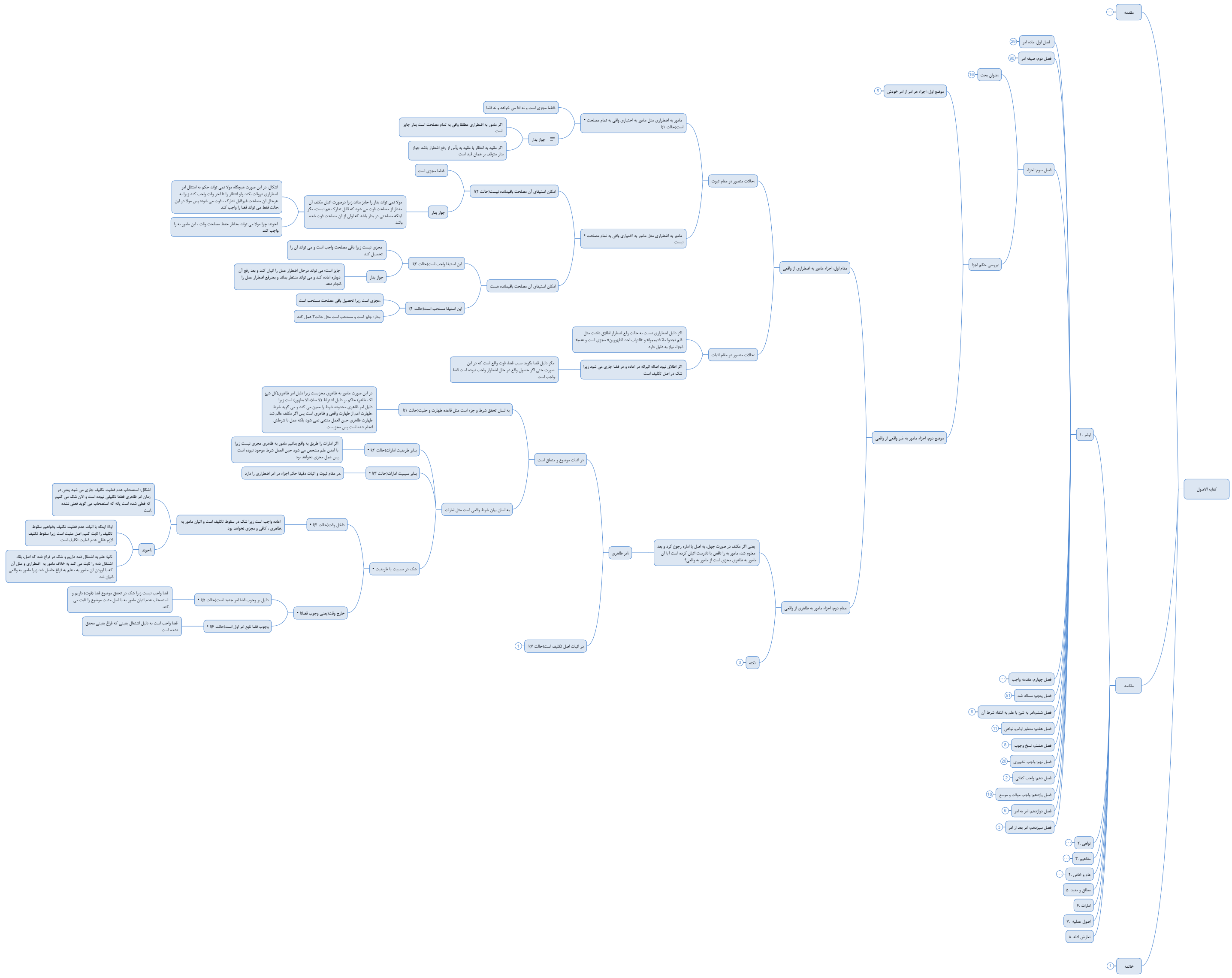
كفايه الاصول
مقدمه
مقاصد
خاتمه
۱. اوامر
فصل اول: ماده امر
فصل دوم: صیغه امر
فصل سوم: اجزاء
عنوان بحث:
بررسی حکم اجزا:
موضع اول: اجزاء هر امر از امر خودش
موضع دوم: اجزاء مامور به غیر واقعی از واقعی
مقام اول: اجزاء مامور به اضطراری از واقعی
حالات متصور در مقام ثبوت:
مامور به اضطراری مثل مامور به اختیاری وافی به تمام مصلحت است(حالت ۱)
قطعا مجزی است و نه ادا می خواهد و نه قضا.
جواز بدار
اگر مامور به اضطراری مطلقا وافی به تمام مصلحت است بدار جایز است
اگر مقید به انتظار یا مقید به یأس از رفع اضطرار باشد جواز بدار متوقف بر همان قید است
مامور به اضطراری مثل مامور به اختیاری وافی به تمام مصلحت نیست
امکان استیفای آن مصلحت باقیمانده نیست(حالت ۲)
قطعا مجزی است.
جواز بدار
مولا نمی تواند بدار را جایز بداند زیرا درصورت اتیان مکلف آن مقدار از مصلحت فوت می شود که قابل تدارک هم نیست، مگر اینکه مصلحتی در بدار باشد که اولی از آن مصلحت فوت شده باشد.
اشکال: در این صورت هیچگاه مولا نمی تواند حکم به امتثال امر اضطراری دروقت بکند ولو انتظار را تا آخر وقت واجب کند زیرا به هرحال آن مصلحت غیرقابل تدارک ، فوت می شود؛ پس مولا در این حالت فقط می تواند قضا را واجب کند.
آخوند: چرا مولا می تواند بخاطر حفظ مصلحت وقت ، این مامور به را واجب کند.
امکان استیفای آن مصلحت باقیمانده هست
این استیفا واجب است(حالت ۳)
مجزی نیست زیرا باقی مصلحت واجب است و می تواند آن را تحصیل کند.
جواز بدار
جایز است؛ می تواند درحال اضطرار عمل را اتیان کند و بعد رفع آن دوباره اعاده کند و می تواند منتظر بماند و بعدرفع اضطرار عمل را انجام دهد.
این استیفا مستحب است(حالت ۴)
مجزی است زیرا تحصیل باقی مصلحت مستحب است.
بدار: جایز است و مستحب است مثل حالت۳ عمل کند.
حالات متصور در مقام اثبات:
اگر دلیل اضطراری نسبت به حالت رفع اضطرار اطلاق داشت مثل «فلم تجدوا ماءً فتیمموا» و «التراب احد الطهورین» مجزی است و عدم اجزاء نیاز به دلیل دارد.
اگر اطلاق نبود اصاله البرائه در اعاده و در قضا جاری می شود زیرا شک در اصل تکلیف است
مگر دلیل قضا بگوید سبب قضا، فوت واقع است که در این صورت حتی اگر حصول واقع در حال اضطرار واجب نبوده است قضا واجب است.
مقام دوم: اجزاء مامور به ظاهری از واقعی
یعنی اگر مکلف در صورت جهل، به اصل یا اماره رجوع کرد و بعد معلوم شد، مامور به را ناقص یا نادرست اتیان کرده است آیا آن مامور به ظاهری مجزی است از مامور به واقعی؟
امر ظاهری:
در اثبات موضوع و متعلق است
به لسان تحقق شرط و جزء است مثل قاعده طهارت و حلیت(حالت ۱)
در این صورت مامور به ظاهری مجزیست زیرا دلیل امر ظاهری(کل شئ لک طاهر) حاکم بر دلیل اشتراط (لا صلاه الا بطهور) است زیرا دلیل امر ظاهری محدوده شرط را معین می کند و می گوید شرط طهارت اعم از طهارت واقعی و ظاهری است پس اگر مکلف عالم شد، طهارت ظاهری حین العمل منتفی نمی شود بلکه عمل با شرطش انجام شده است پس مجزیست.
به لسان بیان شرط واقعی است مثل امارات
بنابر طریقیت امارات(حالت ۲)
اگر امارات را طریق به واقع بدانیم مامور به ظاهری مجزی نیست زیرا با آمدن علم مشخص می شود حین العمل شرط موجود نبوده است پس عمل مجزی نخواهد بود.
بنابر سببیت امارات(حالت ۳)
در مقام ثبوت و اثبات دقیقا حکم اجزاء در امر اضطراری را دارد.
شک در سببیت یا طریقیت
داخل وقت(حالت ۴)
اعاده واجب است زیرا شک در سقوط تکلیف است و اتیان مامور به ظاهری ، کافی و مجزی نخواهد بود.
اشکال: استصحاب عدم فعلیت تکلیف جاری می شود یعنی در زمان امر ظاهری قطعا تکلیفی نبوده است و الان شک می کنیم که فعلی شده است یانه که استصحاب می گوید فعلی نشده است.
آخوند:
اولا: اینکه با اثبات عدم فعلیت تکلیف بخواهیم سقوط تکلیف را ثابت کنیم اصل مثبت است زیرا سقوط تکلیف لازم عقلی عدم فعلیت تکلیف است.
ثانیا: علم به اشتغال ذمه داریم و شک در فراغ ذمه که اصل، بقاء اشتغال ذمه را ثابت می کند به خلاف مامور به اضطراری و مثل آن که با آوردن آن مامور به ، علم به فراغ حاصل شد زیرا مامور به واقعی اتیان شد.
خارج وقت(یعنی وجوب قضا)
دلیل بر وجوب قضا امر جدید است(حالت ۵)
قضا واجب نیست زیرا شک در تحقق موضوع قضا (فوت) داریم و استصحاب عدم اتیان مامور به با اصل مثبت موضوع را ثابت می کند.
وجوب قضا تابع امر اول است(حالت ۶)
قضا واجب است به دلیل اشتغال یقینی که فراغ یقینی محقق نشده است.
در اثبات اصل تکلیف است(حالت ۷)
نکته:
فصل چهارم: مقدمه واجب
فصل پنجم: مساله ضد
فصل ششم:امر به شئ با علم به انتفاء شرط آن
فصل هفتم: متعلق اوامرو نواهی
فصل هشتم: نسخ وجوب
فصل نهم: واجب تخییری
فصل دهم: واجب کفائی
فصل یازدهم: واجب موقت و موسع
فصل دوازدهم: امر به امر
فصل سیزدهم: امر بعد از امر
۲. نواهی
۳. مفاهیم
۴. عام و خاص
۵. مطلق و مقید
۶. امارات
۷. اصول عملیه
۸. تعارض ادله